

جلسه یازدهم درس بدایه الحکمه

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۲۲/۱۲/۲۹ مقارن با ۱۳۸۰/۱۲/۲۳ هجری شمسی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّهُ خَيْرٌ مَوْفَى وَمُعِين»

الفصل الخامس

فِي بَعْضِ أَحْكَامِ الْفَصْلِ

يَنْقَسِمُ الْفَصْلُ نَوْعًا اِنْقِسَامًا إِلَى الْمُنْطَقَى وَالْإِشْتِقَاقِ»

فصل پنجم از فصول ۸ گانه مرحله پنجم در ارتباط با بخشی از احکام فصل است. فصل دارای احکامی و اقسامی است. می‌خواهیم احکام و اقسام فصل را بررسی کنیم. فصل یکی از کلیات خمس است، تعریفش گذشت. ذاتی مختص به یک نوع، این را فصل می‌گوییم. ذاتی ویژه یک نوع، این را فصل می‌گوییم.

حکما فرمودند به دست آوردن و کشف فصل کار بسیار مشکلی است. کار بسیار صعبی، سختی است. اگر مُحال نباشد. چون بعضی‌ها ادعای استحاله هم کردند. الان این انگشتر بنده که دست من است، این نگین رویش عقیق است، این آبی‌ها فیروزه است، این (نگین) سرخ یاقوت است، این (نگین) هم دُر است، دُر نجف، این (نگین) سفید (دُر نجف است)، درست.

الان من این جا ۴ تا سنگ دارم، بخوایم مشترکات این‌ها را بیان کنم راحت است اما اگر بخوایم برای این عقیق یک ویژگی به دست بیاورم که این اولاً ذاتی و نه عَرَضی باشد. ثانیاً ذاتی باب ایساغوجی باشد نه ذاتی باب برهان که اعم است. ثالثاً ویژه این عقیق است، یعنی چه؟

یعنی هیچ کجای عالم دیگر نیست. عقیق یک ویژگی دارد خاصه، خاصیت، ویژگی که این در فیروزه نیست، در دُر نیست، در نقره نیست، در طلا نیست، در مرجان نیست، در زمين نیست، در زمان نیست، (این ویژگی) هیچ جا (نیست) جز خودش. این واقعاً کشفش کار مشکلی است، کار سختی است.

من می‌خواهم ویژگی سیب را بدست بیاورم، آن ویژگی‌ای که هیچ گونه دیگری آن را دارا نیست. هیچ گونه گیاهی (آن ویژگی را دارا نیست)، کار سختی است لذا بعضی گفتند کشف فصول اشیاء مُحال است. ابن سینا می‌گوید مُحال نیست اما مشکل است، سخت است، چه کنیم؟ از آن طرف تا ما اشیاء را شناسیم، نمی‌توانیم در موردش گزاره صحیح کاملاً دقیقی داشته باشیم. چه باید کرد؟، راه حل چیست؟

بشر آمده این کار را می‌کند، چه کار می‌کند؟

می‌گوید که اگر من به ذاتی مختص که اسمش را فصل می‌گذاریم، دسترسی نداشته باشم، می‌روم می‌گردم، می‌گردم، می‌گردم یک لازمه پیدا می‌کنم، این دیگر ذاتی نیست، لازمه است. لازم شیء درون ذات شیء نیست. همراه او هست از او جدا نمی‌شود لذا نشانه او است، علامت او است، ویژگی او است. یک لازم پیدا می‌کنند که محدودترین محدوده را داشته باشد. یعنی لازم مختص، اسم این لازم مختص را اصطلاحاً، «أَخْصُ اللَّوْازِمِ»، (خاص‌ترین لازم‌ها) می‌گویند.

امروزه، نمی‌دانم شما سفر خارجی رفتید یا خیر. سر مرز عراق می‌آید آن‌هایی را که شک می‌کند این نیروی نظامی آمریکایی که شاید این تروریست باشد، می‌آیند چند کار می‌کنند. اولاً انگشتانشان را اسکن می‌کنند، ۱۰ تا انگشت (را اسکن می‌کنند). چون این نشان انگشت من مال من است. ۲ سر انگشت مثل هم ما نداریم. «بِلِي قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ الْبَنَانَهُ»، قرآن فرمود. ما اگر ۲ سر انگشت عین هم داشته باشیم، علم انگشت‌نگاری باطل می‌شود. به او اکتفا نمی‌کند، می‌آید از صورت عکس می‌گیرد از رنگ چشم هم عکس می‌گیرد، چرا؟

می‌خواهد ویژگی‌های تو را داشته باشد که اگر یک روزی خواست تطبیق کند، (در) کامپیوتر بزند، بگوید، بله این آقای علی رضایی، رئیس تروریست‌ها است، شناختمش، درست.

خب هر نوعی از دیگاه فلاسفه خاصیت و ویژگی‌ای دارد که ذاتی او است، به نام فصل، اما کجاست؟، چه طور ما می‌توانیم به آن دسترسی پیدا کنیم؟

کار بسیار سختی است، لذا بشر آمده چه کرده است. گفته دستم از ذاتی مختص بریده شد، سراغ لوازم می‌آیم ولی أَخَصُّ اللَّوَاظِمِ، آن لازمه‌ای که از همه لوازم ویژه‌تر است. آن وقت به آن فصل حقیقی که درکش خیلی مشکل است ۲ اسم برایش گذاشتند:

۱. فصل حقیقی

۲. فصل اشتقاقی

به این دومی، أَخَصُّ اللَّوَاظِمِ که این در حقیقت اصلاً فصل نیست ولی همین أَخَصُّ اللَّوَاظِمِ است که به جای فصل می‌نشیند. دست ما کوتاه، خرما بر نخیل، دسترسی به فصل واقعی نداریم، أَخَصُّ اللَّوَاظِمِ را جای فصل گذاشتیم. به این أَخَصُّ اللَّوَاظِمِ فصل منطقی می‌گویند. یکی از دانشجویان راجع به أَخَصُّ بودن سوالی بیان می‌کنند که ما سال پیش داشتیم برای آهن، جامد بودن، فصلش می‌شود. بعد ما گفتیم که آهن می‌تواند ذوب شود، مایع بشود. استاد می‌فرماید: «چه کسی همچنین حرفی زده است که جامد بودن فصلش می‌شود». دانشجو بیان می‌کند که ما در درس داشتیم یعنی یک مثالی زدند و گفتند این هم فصلش می‌شود. استاد می‌فرماید: «یقیناً این طور نیست. اگر بخواهیم مثلاً عرض می‌کنم ما أَخَصُّ اللَّوَاظِمِ آهن را بگوییم، ممکن است ۳ تا مفهوم را باید با هم بگوییم چون می‌گوییم الان فصل حقیقی یکی بیشتر نیست اما أَخَصُّ اللَّوَاظِمِ می‌تواند چند تا کنار هم قرار بگیرد که أَخَصُّ اللَّوَاظِمِ شود. نخیر، جامد بودن فصل یا أَخَصُّ اللَّوَاظِمِ آهن نیست. این‌ها را توضیح می‌دهیم».

به این فصل حقیقی، فصل اشتقاقی هم می‌گویند. به این أَخَصُّ اللَّوَاظِمِ، أَخَصُّ اللَّوَاظِمِ می‌گویند، فصل منطقی هم می‌گویند. اگر در امتحان آمد که تفاوت فصل منطقی و فصل حقیقی چیست؟، این (مسئله) را باید بدانید. فصل منطقی همان أَخَصُّ اللَّوَاظِمِ است. به این فصل منطقی فصل مشهوری هم می‌گویند.

پس ۳ اسم پیدا کرد:

۱. أَخَصُّ اللَّوَاظِمِ

۲. فصل منطقی

۳. فصل مشهوری

چرا به آن فصل مشهوری می‌گویند؟

چون ما با همین سروکار داریم. چون ما با همین فصل عملاً سروکار داریم. این فصل حقیقی، دست ما کوتاه، خرما بر نخیل. یک مثال بزنیم، مثال را خود کتاب زده است که ما مطلب برایمان روشن شود. مثال چیست؟ ما در تعریف انسان چه می‌گفتیم؟

الإنسان (چه بود؟) حیواناً ناطقاً. بیاییم همین مثال را بررسی کنیم، ببینیم ما به فصل حقیقی دست پیدا کردیم. دیگر این شاه مثال مثال‌ها است. می‌گوییم آقا این ناطق در این تعریف ۲ تا تفسیر شد:

۱. به معنای سخن‌گو بودن

۲. به معنای ادراک کلیات

هر ۲ مشکل دارد. چرا؟

به خاطر این که سخن‌گو بودن یعنی تکلم، تکلم عَرَض است، کیفیت است. ادراک کلیات به معنای علم (می‌باشد). علم را گذشتگان عَرَض می‌دانستند. می‌گفتند که کیف نفسانی است.

خب ناطق را چه سخن‌گو بودن بدانم که الان من دارم حرف می‌زنم، این فصل من باشد. چه ادراک کلیات بدانیم که حالا بیشتر فیلسوفان این را گفتند، این نمی‌تواند فصل حقیقی باشد، نمی‌تواند فصل اشتقاقی باشد. چرا؟ چون تکلم عَرَض است، علم هم عَرَض است و ما می‌دانیم:

۱. فصل مَقْرُوم نوع است.

۲. عَرَضُ مُقَوِّمِ جَوْهَرِ نَخَوَاهِدُ بُوْد.

نتیجه، پس نطق و ناطق بودن، فصل انسان نخواهد بود. نطق، عَرَضُ شد چه به معنای تکلم چه به معنای علم باشد. می خواهد فصل چه باشد، فصل انسان، انسان جوهر است. عَرَضُ که مُقَوِّم است، انسانی که جوهر است نخواهد بود.

پس می گوییم آقا این ناطق چیست؟

می گوید این ناطق أَخَصُّ اللَّوْازِمِ است. بر «الْفَرَسُ حَيَوَانُ الْأَصَاهِلِ» هم همین طور است. اسب حیوانی است که شیهه می کشد هیچ حیوان دیگری شیهه نمی کشد. خب شیهه کشیدن عَرَضُ است، نوعی سخن است، نوعی تکلم است. سخن و تکلم عَرَضُ است، اسب، جوهر است. عَرَضُ که مُقَوِّمِ جوهر نیست و حال این که فصل مُقَوِّمِ نوع است. جوهر که از اعراض تشکیل و ترکیب نمی شود.

یکی از دانشجویان راجع به دیدگاه گذشتگان در مورد علم نظری را بیان می کنند و استاد می فرماید: «بله چون علم از مقوله وجود است، علم اصلاً ماهیت نیست. امروزی ها این را می گویند. صدرالمتألهین و دیگران می گویند که علم از مقوله هستی است و چون از مقوله هستی است، حساب فرق می کند. فرق هم که می کند به این معنا است، صدرا بحث فصل را اصلاً زیر و رو کرد. یادتان هست (صدرا) بحث ربط معلول به علت را زیر و رو کرد، بحث فصل هم زیر و رو کرد. صدرا می گوید که فصل اصلاً از کلیات خمس نیست، اصلاً ماهیت نیست.

فصل، نحوه وجود است که حالا این بحث دارد. ما اصلاً در سطح بدایه بحث صدرا را نداریم این جا. این جا فقط داریم نظرات قبل ها را می گوییم، پیشینیان را می گوییم. یکی از دانشجویان می پرسد که با همین نظر می شود به فصل رسید؟

استاد می فرماید: «می شود به فصل رسید ولی نه فصلی که جزو کلیات خمس است. بحث برگشت.»

دانشجو سوال می کند که مگر نمی گوید (فصل) ماهیت است.

استاد می فرماید: «چه کسی می گوید ماهیت است؟». دانشجو بیان می کند که مگر نگفتید الان، فصل را می گویند چه است؟

استاد می فرماید: «نحوه وجود است».

استاد خطاب به دانشجو می فرماید: «چی را نمی شود بگوییم؟، نظر صدر را؟»

هنوز این نظر را توضیح ندادیم. پیش از آخوند که نباید منبر رفت. هنوز این بحث تمام نشده است».

بله، ما این نکته را از استادمان حضرت آیت الله جوادی آملی یاد گرفتیم که تدرُّج در آموزش ملا بار می آورد.

مخلوط کردن بحث بی سواد بار می آورد. فعلاً داریم قدم، قدم (توضیح می دهیم). قدم اول را جلو برویم.

خب پس ما یک فصل حقیقی داریم که به این فصل حقیقی، فصل اشتقاقی هم می گویند. یک فصل منطقی داریم

که به این فصل مشهوری هم می گوییم، أَخَصُّ اللَّوْازِمِ هم می گوییم. ما به دنبال این هستیم ولی این به دستان

می آید و لذا مرحوم مطهری می فرماید: «نیمی از منطق با همین یک مطلب کم ارزش شد». منطق ۲ بخش داشت:

۱. معرف

۲. حجت

یادتان هست، بخش معرف کم ارزش شد چون بخش معرف روی کاکل جنس و فصل می گردد، حد تام. ما جنس و فصل نداریم. نداریم یعنی در دستان نیست. خب حالا تشابه ها و تفاوت ها (را بررسی می کنیم).

استاد در پاسخ به سوال یکی از دانشجویان می فرماید: «شما اگر فصل نداشته باشید، جنس هم ندارید. این را که دیروز گفتیم. گفتیم که جنس زیر دست و پای نوع له، پنخش است. نوع را فصل می سازد با جنس. اگر فصل

نباشد نوعی نیست، نوع نباشد، جنسی نیست. در همه جا اثر می گذارد، مشکل دارد».

خب بین فصل منطقی و فصل مشهوری ما شباهت هایی داریم و تفاوت هایی داریم. تشابه ها را عرض کنم:

دست یابی به هر ۲ مشکل است. این طور خیال نشود تا ما فصل منطقی گفتیم، دست یابی به آن آسان است، آن

هم (دست یابی به آن) هم مشکل است. مگر بدست آوردن أَخَصُّ اللَّوْازِمِ آسان است.

یکی از تفاوت ها بگوییم:

فصل حقیقی منشاء انتزاع فصل منطقی است این توضیح می خواهد که یعنی چه؟

ببینید، الان فقط ما هستیم که با حروف هجائیه حرف می زنیم. موجود دیگری با این حروف با هم حرف نمی زند.

سنگ‌ها با این حروف با هم حرف نمی‌زنند. یا ما هستیم که ادراک کلیات داریم پس ادراک کلیات اَخْصُ اللَّوَاِزِمِ است.

خب من فصل حقیقی‌ام هر چه باشد خاصیتش این است که اَخْصُ اللَّوَاِزِمِ من ادراک کلیات شده است.

این طوری بگوییم، می‌گوییم «كُونُ الْإِنْسَانِ ذَا نَفْسٍ الْنَاطِقَةِ أَوْ جَبَّ كَوْنُهُ نَاطِقًا»، (انسان، بودنش دارای نفس ناطقه، این دارای نفس ناطقه، فصل حقیقی است). به این معنا که نمی‌دانیم هم چه چیزی هست این فصل مشهوری است.

من عرض کردم فصل حقیقی هر چه باشد، من به عنوان یک انسان فصل حقیقی‌ام هر چه باشد همان چیزی است که نطق را برای من به ارمغان آورده است.

اسب، فصل حقیقی‌اش هر چه باشد که من نمی‌دانم چیست اما همان چیزی است که صهيل یعنی شیهه را برای او به ارمغان آورده است. فصل منطقی روبنای فصل حقیقی می‌شود. فصل حقیقی منشاء و زیربنای فصل منطقی است. پس فصل منطقی و فصل حقیقی از هم بریده نیست.

اولاً دست‌یابی به هر ۲ مشکل است. این طور نیست فصل منطقی دست‌یابی به آن آسان باشد. اَخْصُ اللَّوَاِزِمِ هم درکش مشکل است.